

بررسی و تحلیل نقش جلوه سیمرغ در آینه متون عرفانی
با تکیه بر منطق الطیر عطار و مثنوی مولانا
رقیه صدرائی^۱



تاریخ دریافت: ۹۵/۰۳/۰۸

تاریخ پذیرش: ۹۵/۰۳/۱۲

چکیده

با بررسی داستان‌ها و افسانه‌ها در میان ملت‌های مختلف می‌توان به حضور عناصر و ویژگی‌های مشابهی دست یافت که هر یک از آن‌ها از زوایای مختلف قابل توجه و بررسی است. در این میان نام سیمرغ به عنوان یکی از نمادهای ادب پارسی در اساطیر و متون عرفانی امری قابل توجه است که در فرهنگ ایرانی به دوره پیش از اسلام می‌رسد.

تجلی این پرنده نخستین بار در قلمرو حماسه و سپس در عرفان مشاهده شده و جلوه‌ای خاص به ادبیات حماسی و عرفانی بخشیده و نمود بارز این امر در آثار شعری فردوسی، عطار، مولوی، سعدی و حافظ به گونه‌ای خاص نمایان است. بطوریکه با بررسی سیمرغ در شاهنامه جلوه‌های ایزدی و اهریمنی آن و همچنین با تفحص در آثار عرفانی بُعد روحانی آن مورد توجه قرار می‌گیرد که رموز جاودانگی، وحدت وجود و ذات مطلق را نمایان می‌سازد.

با عنایت به آنچه ذکر شد در این مقاله بر آن شدم که ابعاد گوناگون وجود این مرغ اسطوره‌ای را با تکیه بر دو شاهکار عرفانی، مثنوی معنوی و منطق الطیر مورد مذاقه قرار دهم که در وهله نخست به بررسی نقش اساطیری سیمرغ و سپس به جایگاه عرفانی آن با توجه به نمادها و ویژگی‌های منحصر به فرد این پرنده در آثار یاد شده خواهم پرداخت.

واژه‌های کلیدی: عطار، مولوی، عرفان، اسطوره، سیمرغ، مثنوی معنوی، منطق الطیر.

«سیمرغ در اصل سین مرغ و یا سن موروک و در هندی باستان چی‌نا و در اوستا مرغاسانو نام داشته است. محققان کلمه‌ی سننه را در اوستا به شاهین و عقاب ترجمه کرده‌اند. بین دو مفهوم سننه‌ی اوستایی و سیمرغ فارسی یعنی اطلاق آن بر مرغ مشهور و نام حکیمی دانا رابطه‌ای موجود است. در عهد کهن روحانیون و موبدان علاوه بر وظایف دینی، شغل پزشکی هم داشته‌اند بنابراین تصور می‌شود یکی از خردمندان روحانی عهد باستان که نام وی سننه از نام پرنده‌ی مذکور اتخاذ شده بود، سمت روحانی مهمی داشته که انعکاس آن به خوبی در اوستا آشکار است و از جانب دیگر به طبابت و مداوای بیماران شهرت یافته بعدها سننه (نام روحانی مذکور) را به معنی لغوی خود، نام مرغ گرفتند و جنبه‌ی پزشکی او را در اوستا به درختی که آشیانه‌ی مرغ سننه است در خداینامه و شاهنامه به خود سیمرغ دادند. سیمرغ نام حکیمی است که زال در خدمت او کسب کمال کرد.

سیمرغ (عنقا، سیرنگ) همان «سین مورو» (Sen-muru) پهلوی است که «مرغ سین» معنی می‌دهد «سین» علاوه بر اینکه با نام حکیم معروف، «سننه» (Saena) که فروهر او را در بند ۹۷ فروردین یشت ستوده است ارتباط لفظی و معنوی دارد، بر یک پرنده‌ی شکاری که مستشرقین، شاهین و عقاب ترجمه کرده‌اند. نیز اطلاق می‌شود (حاشیه‌ی دکتر معین بر برهان قاطع) بنا بر روایات کهن بر بالای درخت شگفت‌آور هرویسپ تخمک (ویسپوبیش) (vispo-bish) یا (گئوکرن)، یعنی دربردارنده‌ی همه رستنی‌ها، که در میان دریای فراخکرت است، آشیان دارد. هرگاه که سیمرغ برمی‌خیزد، هزار شاخه از آن می‌روید؛ و هر وقت که بر آن فرو می‌آید هزار شاخه شکسته می‌شود و تخم‌های آن به اطراف پراکنده می‌گردد و از آن گیاهان گوناگون می‌روید. این درخت که درمان‌بخش نیز هست. با درخت طوبا در فرهنگ اسلامی شباهت دارد. سیمرغ در شاهنامه و اوستا و روایات پهلوی، موجودی خارق‌العاده و شگفت‌است.

پره‌های گسترده‌ی او به ابر فراخی می‌ماند که از آب کوهساران لبریز است و در پرواز خود پهنای کوه را فرو می‌گیرد. (یاحقی، ۱۳۷۵: ۲۶۶)

معنی باستانی سیمرغ با مفاهیم «شاهین مرغ» یا «شاهین» بیان گردیده. از موارد کاربرد کلمه در اوستا چنین استنباط کرده‌اند که در عین حال این پرنده چهره‌ای افسانه‌ای دارد. در روزگار باستان هم عقیده بر آن بوده است که اگر سایه‌ی او بر کسی بیفتد از رستگاری و پیروزی بهره خواهد یافت. (شفیعی کدکنی، ۱۳۸۳: ۱۶۲)

سیمرغ در شاهنامه

سیمرغ یکی از واژه‌های کلیدی شاهنامه است مرغی که در زادن رستم به رودابه کمک می‌کند زال را در کنار خود می‌پرورد و رستم را از تیرهای کشنده‌ی اسفندیار می‌رهاند دو گونه سیمرغ در شاهنامه وجود دارد که به تعبیر مفسران شاهنامه یکی جنبه‌ی نیکویی و یزدانی دارد که یاریگر است و دیگری جنبه‌ی اهریمنی دارد که در خوان پنجم به دست اسفندیار کشته می‌شوند.

سیمرغ در داستان شاهنامه (رستم و اسفندیار) توت‌م خانوادگی رستم است و همانند هر توت‌م دیگری از فرزندان و دست‌پروردگان خود حمایت می‌کند، زال را پرورده و به نزد پدر بازگردانده و در زادن رستم به رودابه کمک کرده و اینک در داستان رستم و اسفندیار نیز به یاری رستم شتافته است، بنابراین اگرچه کسانی رستم را دارای اعتقادات زروانی و مهرپرستی دانسته‌اند اما در حقیقت رستم توت‌م‌پرست است و سیمرغ در باور رستم همان است که اسفندیار می‌خواهد باور به او را از میان بردارد، کشتن اسفندیار سیمرغی را در خوان پنجم، به معنی آغاز نبرد وی با توت‌م‌پرستان است و کشته شدن اسفندیار به تدبیر سیمرغ، پیروزی موقت توت‌میسیم بر باورهای مزدایی است اگرچه چندان دوام نمی‌آورد. (رستگار فسایی، ۱۳۷۷: ۴۸-۴۷)

سیمرغ در ادبیات عرفانی

حضور سیمرغ در ادب حماسی به مراتب بیشتر از حضور آن در ادبیات عرفانی است ولی آنچه مسلم است سیمرغ در عرفان یک منظر معنایی دارد و ثنویت آن در حماسه که جلوه ایزدی و جلوه اهریمنی را نمایان می‌سازد، را ندارد.

دکتر پورنامداریان در کتاب «رمز و داستان‌های رمزی در ادب فارسی» معتقد است: «در ترجمه‌ی احمد غزالی عنقا به سیمرغ ترجمه شده است و به این ترتیب سیمرغ اساطیری اوستا و شاهنامه، بعد از رساله‌الطیر غزالی وارد عرفان می‌شود و به علت صفات و کیفیات و نیروهای مابعدالطبیعی جمع شده در وجود این مرغ، رمز و مثال والاترین حقیقت کائنات و برترین نیروی عالم می‌گردد و از این نظر در کنار خورشید نیز اعظم قرار می‌گیرد که به قول سهروردی، خلیفه‌ی خدا در عالم افلاک است و نیز رمز و مثال فرشته، عقل‌ها یا عقول عشره و از جمله عقل فعال که مرغان دیگر نیز می‌توانند در اثر مجاهدت و ریاضت، خود را به مرتبه‌ی او برسانند و سیمرغی شوند در زمین یا فرشته‌ای از فرشتگان مقرب در میان خاکیان، که خود انسان کامل است و بقای نوع بشر را واجب.» (پورنامداریان، ۱۳۷۵: ۴۲۳)

مرغ و سرنمون (archetype) آن، سیمرغ (سئن مُرو) در اساطیر و ادب ما نماد اندیشه‌ها، پنداشت‌ها و دریافته‌های متعدد است. از آن چشمه‌ی زندگی، رویندگی و باروری، سرسبزی و درمان‌بخشی (در اوستا) گرفته تا جان جویای معرفت و نشان بی‌نشان دولت و یگانگی این و آن (منطق‌الطیر). (مسکوب، ۱۳۷۴: ۴۲)

در نوشته‌های عرفا و فلاسفه‌ی ایران زمین از جمله احمد غزالی، سهروردی، عین‌القضاة همدانی، ابن سینا، سیمرغ رمزی از حقیقت بی‌کران ذات الهی است. سنایی که او را آغازین آورنده‌ی عرفان در شعر می‌نامند و معتقدند که تعبیر و مفاهیم عرفانی، اول بار به دست توانای او وارد شعر و ادب فارسی شد و در غزلیات

سنایی می‌گوید خرد سزاوار آن نیست که پناهگاهی برای خداوند لایزال باشد و در این حین از اسطوره سیمرغ که رمز عظمت و بزرگی و ماورایی بودن است بهره می‌جوید. و در تشبیهی ساده صحرای مگیلان که جایی پست و بی‌ارزش است منزلگاه مناسبی برای سیمرغ که رمز ربوبیت و وجود ذات بی‌همتای الهی است، نمی‌داند. مولانا با اندکی تغییر همین تعبیر را به کار برده است. در شعر مولانا از عنقا به عنوان سیمرغ یاد شده که در متون عرفانی اسلامی عنقا تعبیری از سیمرغ است هر چند در متون عربی عنقا پرنده‌ای گردن دراز، با عظمت و عزلت‌نشین است.

جبریل بالطف و رشد عجل سمین را چون چشده این دام و دانه کی کشد عنقای خوش منقار را
 عنقا که یابد دام کس در پیش آن عنقا مگس ای عنكبوت عقل بس تا کی تنی این تار را
 (مولوی، ۱۳۸۴: ۱۰)

در این دو بیت مولانا مانند سنایی با تشبیه عنكبوت عقل، ناکامی عقل را دریافت حقیقت ذات ازلی حضرت الهی که به سیمرغ مانند شده را بیان می‌دارد.

سیمرغ در منطق الطیر عطار

با توجه به اصل وحدت وجود و اتحاد عاشق و معشوق، خواندن منطق الطیر انسان را به این فکر سوق می‌دهد که مراد عطار از ذکر اینکه تنها سی مرغ از صد هزاران مرغ به حقیقت واصل شدند و سیمرغ را در خود یافتند، شاید این است که از هزاران سالک، تنها چند نفر به حد کمال می‌رسند و به رؤیت حقیقت در درون خود موفق می‌شوند و به عبارت دیگر لایق پیشوایی می‌شوند. زیرا پیر باید خود از واصلان باشد و به این ترتیب، به تعبیر دیگر، می‌توان سیمرغ را از القاب پیر و مرشد کامل نیز دانست. خود عطار در تذکرةالاولیاء ضمن بیان القاب مشایخ صوفیه، عناوینی از قبیل شاهباز حقیقت و شاهین طریقت به کار برده است. « (رجایی بخارایی، ۱۳۶۴: ۹۴-۹۳)

توصیف عطار از سیمرخ در «منطق الطیر» که در آن رمزها ایفاگران نقش هستند شنیدنی است از دیدگاه عطار جان آدمی آشیانه و قرارگاه هزاران مرغ آشنا و ناآشنا است که از عالم علوی در آن فرود آمده‌اند و چند صباحی آنجا را مقامگاه خود قرار می‌دهند اما پس از مدتی دوباره از این قفس تنگ به پرواز درمی‌آیند تا به جایگاه نخستین خود در ملکوت بازگردند.

این پرندگان از گونه‌های مختلف هستند و روحیه‌های خاص و منشی ویژه دارند و نماینده روحیات نهفته در جان آدمی هستند. هدهد پیشوا مرغ معرفت است، بر رازهای جهان جان آگاه است. هدهد در تجمع مرغان آنها را از راه پرخطر و مرگبار قاف جان و درک محضر سیمرخ آگاه می‌کند و دشوارهای راه را بیان می‌کند اما هنوز اندکی اوج نگرفته پای‌بندی‌های دنیوی، نفسانیات و ترس از خطرات سبب می‌شود که عده‌ای از مرغان از ادامه سفر باز مانند و تنها مرغان سبک‌سیر و تیزپرواز به سفر روحانی ادامه می‌دهند یعنی فقط سی تن از هزاران تن قابلیت برخوردارگی از سایه‌ی بی‌همتای سیمرخ حق و حقیقت را درمی‌یابند و با رسیدن به درگاه قاف الهی محو در وجود او شده به مرتبه‌ی فقر و فنا که بالاترین درجه‌ی عشق است، می‌رسند.

لازم به ذکر است که سالک بعد از ارتقا به مراتب بلند حیرت به وادی فقر حقیقی و فنای اصلی وارد می‌شود و این رتبه مقام فنای از نفس و بقای بالله است و فقر از خود و غنای به مقصود است و در این مقام ذکر فقر می‌شود یعنی فقیر است از آنچه عالم خلق است و غنی است به آنچه در عوالم حق است.

هدهد که خود رمز مرشد و راهنمای طریقت است در توصیف سیمرخ از زبان

عطار می‌گوید:

هست ما را پادشاهی بی‌خلاف	در پس کوهی که هست آن کوه قاف
نام او سیمرخ سلطان طیور	او به ما نزدیک و ما زو دور دور

در حریم عزلتست آرام او
صد هزاران پرده دارد بیشتر
در دو عالم نیست کس را زهره‌ای
دائماً او پادشاه مطلق است
او به سر ناید ز خود آنجا که اوست
وصف او چون کار جان پاک نیست
لاجرم هم عقل و هم جان خیره ماند
هیچ دانایی کمال او ندید
در کمالش آفرینش ره نیافت

نیست حد هر ز فانی نام او
هم ز نور و هم ز ظلمت پیش در
کو تواند یافت از وی بهره‌ای
در کمال عز خود مستغرق است
کی رسد علم و خرد آنجا که اوست
عقل را سرمایه‌ی ادراک نیست
در صفاتش با دو چشم تیره ماند
هیچ بینایی جمال او ندید
دانش از پی رفت و بینش ره نیافت

(عطار، ۱۳۸۳: ۲۶۴-۲۶۳)

توصیف عطار از سیمرغ نمودار عظمت و قدرت اوست که خرد را در آن راهی نیست و حواس ظاهری از درک او عاجزند و هیچ دانایی نمی‌تواند کمال و اعتبار او را دریابد و کسی نمی‌تواند او را آن‌گونه که سزاوار است توصیف کند.

عطار برای رسیدن به درگاه سیمرغ هفت وادی عشق را که عبارتند از: طلب، عشق، معرفت، استغنا، توحید، حیرت، فقر و فنا پیش پای سالک قرار می‌دهد تا مانند پهلوان حماسه از هفت‌خوان عرفان عبور کند و راهی به درگاه جوید.

«کار مرغان منطق‌الطیر با برخورداری از تقرب به سیمرغ تمام نمی‌شود. شرم و تشویر ناشی از لطف سیمرغ با وجود غفلت‌های گذشته، سبب می‌شود تا آخرین بقایای هستی آنان که خود حجاب است از میان برخیزد و فنای کلی حاصل شود؛ فنایی که آخرین حجاب میان مرغان و سیمرغ را از میان برمی‌دارد تا وحدت کامل اشراقی تحقق پیدا کند. در این جاست که کثرت در وحدت و وحدت در کثرت محو می‌شود و سی‌مرغ و سیمرغ یکی می‌شوند. سی‌مرغ خود را سیمرغ و سیمرغ را خود

این همه آثار صنع از فرّ اوست جمله نمودار نقش پرّ اوست
(همان: ۲۶۵)

۲- سیمرغ گاهی رمز آفتاب است که همان ذات حضرت باری تعالی است

تو بدان کانگه که سیمرغ از نقاب آشکارا کرد رخ چون آفتاب
(همان: ۲۸۱)

صد هزاران آفتاب معتبر صد هزاران ما، و انجم بیشتر
جمع می‌دیدند حیران آمده همچو ذره پای‌کوبان آمده
جمله گفتند ای عجب چون آفتاب ذره‌ای محو است پیش این جناب
(همان: ۴۲۳)

بعد از این وادی فقر است و فنا کی بود اینجا سخن گفتن روا
عین وادی فراموشی بود گنگی و کری و بی‌هوشی بود
صد هزاران سایه‌ی جاوید تو گم شده بینی ز یک خورشید تو
(همان: ۴۱۳)

۳- سیمرغ نمادی از علم غیب است عالمی که تجلیاتش را در همه‌ی عوالم شاهدیم اما کسی نمی‌تواند ماهیت آن را درک کند

هیچ دانایی کمال او ندید هیچ بینایی جمال او ندید
در کمالش آفرینش ره نیافت دانش از پی رفت و بینش ره نیافت
قسم خلقان زان کمال و زان جمال هست، اگر بر هم نهی، مشتی خیال
(همان: ۲۶۴)

۴- عقل و حواس از ادراک سیمرغ ناتوان هستند

وصف او چون کار جان پاک نیست عقل را سرمایه‌ی ادراک نیست

لاجرم هم عقل و هم جان خیره ماند در صفاتش با دو چشم تیره ماند
(همان: ۲۶۴)

۵- گاه سیمرخ نماد پادشاه و انسان کامل است

دائماً او پادشاه مطلق است در کمال عز خود مستغرق است
او به سر ناید ز خود آنجا که اوست کی رسد علم و خرد آنجا که اوست
نه بدوره، نه شکیبایی ازو صد هزاران خلق سودایی ازو
(همان: ۲۶۴)

۶- گاه نمودار سایه است که یاری رسان و حمایت‌گر است و لطف و رحمتش
را ارزانی می‌دارد

تا بود کاری ازین میدان لاف گوی ما افتد مگر تا کوه قاف
ذره در خورشید والا اوفتاد سایه‌ی سیمرخ بر ما اوفتاد
(همان: ۳۰۲)

چون بدانستی که ظل کیستی فارغی، گر مُردی و گر زیستی
گر نگشتی هیچ سیمرخ آشکار نیستی سیمرخ هرگز سایه‌دار
باز اگر سیمرخ می‌گشتی نهان سایه‌ای هرگز نماندی در جهان
هرچه اینجا سایه‌ای پیدا شود اول آن چیز آشکار آنجا شود
دیده‌ی سیمرخ بین گر نیستت دل چو آینه منور نیستت
(همان: ۲۸۱)

از دیدگاه عطار پدیده‌های هستی سایه‌ی سیمرخ ازلی هستند و وجود حقیقی از آن اوست و نسبت آنها به سیمرخ نسبت سایه به آفتاب است. رسیدن آنها به سیمرخ یعنی محو شدن مایه در اصل خویش و دیدن خود در آینه روشنی‌بخش هستی تابناک خویش، سیمرخ چیزی نیست جز خود همین مرغان پراکنده‌ی جان که در قاف هستی

به هم می‌پیوندند و به مقام سیمرغی می‌رسند.

نمادهای سیمرغ در دیدگاه عرفانی مولانا

نمادها و ویژگی‌های سیمرغ در دیدگاه عرفانی مولانا عبارتند از:

۱- سیمرغ فوق تصور ادراکی خلق و فراتر از هستی است

جبرئیل بالطف و رشد عجل سمین را چون چشید این دام و دانه کی کشد عنقای خوش منقار را
عنقا که یابد دام کس در پیش آن عنقا مگس ای عنکبوت عقل بس تا کی تنی این تار را
(مولوی، ۱۳۸۴: ۱۰)

۲- نمادی از عظمت روح است

هست بسیار اهل حال از صوفیان نادر است اهل مقام اندر میان
از منازل‌های جاننش ییاد داد وز سفرهای روانش یاد داد
وز زمانی کز زمان خالی بُدست وز مقام قدس که اجلالی بُدست
وز هوایی کاندرو سیمرغ روح پیش ازین دیدست پرواز و فتوح
هر یکی پروازش از آفاق پیش وز امید و نهمت مشتاق پیش
(مثنوی، دفتر اول: ۷۸)

۳- نماد انسان‌های عارف و خداشناس

نقش درویش است او نی اهل نان نقش سگ را تو مینداز استخوان
فقر لقمه دارد او نی فقر حق پیش نقش مرده‌ای کم نه طبق
ماهی خاکی بود درویش نان شکل ماهی لیک از دریا زمان
مرغ خانه است او نه سیمرغ هوا لوت نوشد او ننوشد از خدا
عاشق حقست او بهر نوال نیست جاننش عاشق حُسن و جمال
(همان: ۱۴۷-۱۴۶)

نتیجه:

۱. با عنایت به آنچه ذکر شد می‌توان این‌گونه اظهار نمود که سیمرخ از عناصر اساطیری بزرگی است که در عرصه ادبیات و مخصوصاً در حماسه و عرفان حضور یافته و ایفای نقش نموده است. آنچه که مسلم است آن است که سیمرخ نخست وارد ادبیات حماسی شده از آن‌جا به حوزه عرفان راه یافته و در این تغییر معنا شخصیت اسطوره‌ای آن اندکی دچار تحول شده است و خصائصی همچون وحدت شخصیت، عدم تناسل و زاد و ولد، شکست‌ناپذیری، جاودانگی و عدم قابلیت ادراک حسی و عقلی سیمرخ عرفان را از سیمرخ حماسه که فاقد این ویژگی‌هاست متمایز ساخته است.

۲. در اندیشه‌ی عرفانی مولانا و عطار، سیمرخ به صورت نمادین به کار رفته است. در اندیشه‌ی هر دو شاعر نمادی از حق و حقیقت می‌باشد که به نوعی تجلی جلال و جمال او در عظمت سیمرخ رخ می‌دهد که کمالش را هیچ دانایی درک نکرده و جمالش را هیچ بینایی ندیده است. هیچ آفریده‌ای راه به کنه کمالش ندارد دانش و بینشی را قدرت و قابلیت درک آن نیست. عطار در منطق‌الطیر اذعان می‌دارد که رسیدن به سیمرخ را تنها مرغانی قادرند که اوج اندیشه را دارند و سبک سیرند آنان که همت‌های بلندی دارند و پاکبازند و ایثارگر. آنان که برای رسیدن به گوهر ذاتی خویش حاضرند از همه چیز خود بگذرند تا عازم قاف شوند. او جان آدمی را آشیانه و قرارگاه هزاران مرغ آشنا و ناآشنایی می‌داند که از عالم علوی فرود آمده و چند صباحی را آنجا مقامگاه خویش قرار داده‌اند تا پس از لختی آسودن دوباره از آن قفس تن درآیند و اوج گیرند تا به آشیان نخستین خود بازگردند.

۳. رساله‌الطیرها بی‌شک تأثیر فراوانی در دیدگاه عرفانی عطار داشته است و او از آنها در سرودن منطق‌الطیر خود الهام گرفته است. شاهکار عطار در بیان این داستان

گذاشتن کلمه‌ی سیمرغ به جای عنقا و بازی کردن با آن کلمه از نظر فن بدیع و جناس آوردن سیمرغ با سی مرغ که تنها از هنر و دقت وی در این تجنیس است. مولانا نیز در آغاز مثنوی نی را سمبل انسان کاملی می‌داند از حقیقت خود دور افتاده است و سینه‌ی آنها از این فراق چاک‌چاک است طاقت دوری را ندارند و به دنبال حقیقت و جایگاه اصلی خویشند و وصال خود با جامه دریدن و از خویش گذاشتن ممکن نیست، هر دو شاعر کائنات و محسوسات را همچون سایه‌ای می‌دانند که صورت کلی حقیقی آن بر عالم غیب وجود دارد.



منابع

۱. آموزگار، ژاله. (۱۳۷۹). تاریخ اساطیری ایران، تهران: سمت
۲. اسلامی ندوشن، محمدعلی. (۱۳۵۱). داستان داستان‌ها، تهران: انجمن آثار ملی.
۳. اشرف زاده، رضا. (۱۳۸۷). آتش آب سوز، مشهد: به نشر.
۴. بلخی رومی، جلال‌الدین محمد. (۱۳۷۸). مثنوی معنوی به کوشش دکتر کاظم دزفولیان، تهران: طلان.
۵. بلخی رومی، جلال‌الدین محمد. (۱۳۷۰). گزیده‌ی غزلیات شمس، به کوشش محمدرضا شفیعی کدکنی، تهران: شرکت سهامی کتاب‌های جیبی
۶. پورنامداریان، تقی. (۱۳۷۵). رمز و داستان‌های رمزی در ادب فارسی، تهران: علمی و فرهنگی.
۷. تاج‌دینی، علی. (۱۳۸۸). فرهنگ نمادها و نشانه‌ها در اندیشه‌ی مولانا، تهران: سروش.
۸. حافظ شیرازی، شمس‌الدین محمد. (۱۳۷۴). دیوان حافظ، به کوشش علی لهراسبی، تهران: نهال نویدان.
۹. دهخدا، علی‌اکبر. (۱۳۷۷). لغت‌نامه، تهران: دانشگاه تهران.
۱۰. رجایی بخارایی، احمدعلی. (۱۳۶۴). فرهنگ اشعار حافظ، تهران: علمی.
۱۱. رستگار فسایی، منصور. (۱۳۷۷). حماسه‌ی رستم و اسفندیار، تهران: جامی.
۱۲. سجادی، سید جعفر. (۱۳۷۸). فرهنگ اصطلاحات و تعبیرات عرفانی، تهران: کتابخانه طهوری
۱۳. سلطانی‌گرد فرامرزی، علی. (۱۳۷۲). سیمرخ در قلمرو فرهنگ ایران، تهران: مبتکران.

